



درس خارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۲۶ / آذر / ۱۳۹۷

موضوع کلی: اوامر

مصادف با: ۱۰ ربیع الثانی ۱۴۴۰

موضوع جزئی: ترتب - مقدمه پنجم: تقسیم اول و دوم

جلسه: ۴۳

سال دهم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

مقدمه پنجم

علت بیان مقدمه پنجم در بحث ترتب این است که موضوع محل بحث در مسئله ترتب را به خوبی تبیین کنند و آن را توضیح دهند و این که اثبات کنند ترتب موجب جمع بین ضدین نمی شود.

غرض از بیان مقدمات

اگر بخواهیم یک توضیح کلی درباره مقدمات پنج گانه مسئله ترتب که محقق نایینی مطرح کردند ارائه دهیم باید بگوییم: از مقدمات پنج گانه، مقدماتی که صحت خطاب ترتبی بر آن ها متوقف است مقدمه دوم، مقدمه چهارم و مقدمه پنجم می باشد. مقدمه اول و مقدمه سوم به یک منظوری منعقد شده و مقدمه دوم، چهارم و پنجم اصل و اساس است.

محقق نایینی می فرماید: مقدمه اول برای بیان تحریر محل نزاع بود.

مقدمه سوم برای این مطرح شد که برخی از شبهات و اشکالاتی که نسبت به مسئله ترتب مطرح می شود پاسخ داده شود، به بیان ایشان: «لبیان دفع بعض ما تخیل من توقف الخطاب الترتیبی علیه»؛ که برخی اشکالات را ذکر کردند و پاسخ دادند.

کأنه مقدمه اول و سوم محوری نیستند و اساس کار سه مقدمه دوم، چهارم و پنجم است.

هدف اصلی در این سه مقدمه این است که به نحوی خطاب ترتبی را اصلاح کنند. لذا مشاهده فرمودید که در مقدمه چهارم طولیت دو خطاب و رتبه بندی بین دو خطاب ثابت شد. همه این ها در صحت خطاب ترتبی تأثیر دارد.

غرض از مقدمه پنجم

در مقدمه پنجم نیز هدف اصلی این است که بگویند: اگر دو خطاب داریم و می گوییم هر دو خطاب فی زمان واحد موجودند به هیچ وجه مستلزم جمع بین ضدین و طلب جمع بین ضدین نیست. پس همه توجه مقدمه پنجم به این جهت است، باید به این مطلب دقت کنید تا ذهنتان معطوف شود به این نکته که مطالبی که در مقدمه پنجم گفته می شود برای چیست. همه جهت گیری مقدمه پنجم برای این است که برای شما معلوم کند که بحث کجاست و این جا طلب الجمع بین الضدین پیش نمی آید.^۱

این یک توضیح کلی بود در مورد مقدمه پنجم و جایگاه آن در بین مقدمات پنج گانه و نقشی که در مسئله ترتب دارد.

محقق نایینی یک بیان تفصیلی و یک بیان اجمالی در آخر بحث می کنند که ما ترتیب این بیان ها را عوض می کنیم و ابتدا بیان اجمالی محقق نایینی را در مورد مقدمه پنجم بیان می کنیم و بعد بیان تفصیلی ایشان را.

^۱ فوائد الاصول، محمدعلی کاظمی خراسانی، ج ۱، ص ۳۵۲.

در مقدمه پنجم ایشان در واقع چند تقسیم ذکر می کند و نهایتاً اشاره می کند که موضوع بحث در ترتب کدام قسم است.

بیان اجمالی مقدمه پنجم

«و حاصل التقسیم» حاصل تقسیم این است که موضوع هر حکمی یا شرط هر حکمی «اما ان یکون قابلاً للوضع و الرفع الشرعی و اما ان لایکون قابلاً لذلك» یا قابل وضع و رفع تشریحی است، یعنی شارع می تواند آن را وضع کند و می تواند آن را بردارد و برطرف کند و یا قابل وضع و رفع تشریحی نیست، یعنی اختیارش به دست شارع نیست. قسم اول یعنی موردی که اختیارش به دست شارع است مثل استطاعت در حج و قسم دوم یعنی موردی که اختیارش به دست شارع نیست مثل عقل و بلوغ. عقل شرطی است در حکم که وضع و رفعش به دست شارع نیست.

سپس در ادامه می فرماید: «والاول» یعنی آن که قابل وضع و رفع تشریحی است «اما ان یکون قابلاً لكل من الدفع و الرفع و اما ان یکون قابلاً للدفع فقط» آن که قابل وضع و رفع تشریحی است یا هم قابل دفع است و هم قابل رفع، یا فقط قابل دفع است. رفع یعنی بعد از این که موضوع محقق شد، موضوع را بردارند. دفع یعنی این که نگذارند که موضوع محقق شود.

«و علی کلا التقدرین» یعنی چه قابل رفع و دفع باشد و یا فقط قابل دفع باشد «اما ان یکون قابلاً للرفع الاختیاری ایضاً و اما ان لایکون» یا قابل رفع اختیاری است یا این چنین نیست «والرفع التشریحی اما ان یکون بنفس التکلیف و اما ان یکون بامتناله» رفع تشریحی نیز یا به نفس خود تکلیف صورت می گیرد یا با امتثال تکلیف.

این ها چهار تقسیم است که محقق نایینی این جا بیان می کند و در هر تقسیمی اقسامی تصور می شود. ایشان آنگاه بحث در اهم و مهم و مسئله ترتب را تنها یک قسم می داند و آن هم: «اذا کان امتثال التکلیف رافعاً لموضوع الآخر» می باشد.

ایشان می گوید: ما که می گویم طلب الجمع بین الضدین پیش نمی آید، در جایی است که امتثال تکلیف رافع موضوع تکلیف دیگر شود. (این جمله را به خاطر بسیاری تا بعد از بیان اقسام دقیقاً فرق این قسم که محل گفتگوست با آن اقسام روشن شود). محقق نایینی می گوید: یکی از این دو تکلیف اگر امتثال شود، امتثال این تکلیف، مثلاً تکلیف به نماز رافع موضوع دیگر است یعنی رافع موضوع تکلیف به ازاله است. وقتی امتثال یک تکلیف موضوع تکلیف دیگر را رفع کند دیگر طلب جمع بین ضدین پیش نمی آید.^۱

بیان تفصیلی

تقسیماتی که ایشان بیان کرده، در واقع چهار تقسیم است.

تقسیم اول

موضوع و یا شرط آن به دو قسم تقسیم می شود و از دو حال خارج نیست:

الف) موضوعات تکالیف و شرایط تکالیف گاهی ید وضع و رفع تشریحی به آن نمی رسد. یعنی وضع و رفع آن در دست شارع نیست. یعنی اساساً قابلیت این که شارع آن را بگذارد یا بردارد در آن نیست؛ زیرا این ها امور تکوینی می باشند، مثل عقل و بلوغ و وقت. بالغ شدن یک امر تکوینی است، عقل یک امر تکوینی است، دخول وقت مثل این که ظهر برسد، دست شارع نیست. یعنی من حیث الشارعیه و الا شارع چون خداوند است همه این امور مستند به خدا است. از حیث شارع و قانون گذار بودن «لاتناله ید الرفع و الوضع التشریحی الیها» که این امور دست شارع نیست.

^۱ فوائد الاصول، محمدعلی کاظمی خراسانی، ج ۲، ص ۳۵۴.

ب) موضوع و شرطی است که قابلیت این را دارد که شارع آن را وضع یا رفع کند. مثلا استطاعت نسبت به حج، امرش به دست شارع است. یعنی شارع می تواند بگوید: «اذا استطعت يجب عليك الحج» رفع آن نیز به دست شارع است، یعنی شارع می گوید: «ادّ ديونك» قهرا اگر دین و قرض واجب الاداء باشند، با امر به وجوب اداء دین، استطاعت مرتفع می شود. کسی الان توانایی و پول دارد که طبق آن معیارها حج برود و برگردد و زن و بچه نیز در زندگی معطل نشود در عین حال بدهی نیز دارد. این شخص استطاعت دارد ولی وقتی شارع با یک بیانی اداء دین را مقدم می کند بر رفتن به حج قهرا وقتی می خواهد دینش را اداء کند با ادا کردن دین و تقدیم وجوب اداء دین بر حج، از استطاعت خارج می شود. پس وضع استطاعت به دست شارع است، یعنی موضوع یا شرطی است که وضع و رفعش به دست شارع است. ولی شارع با امر به لزوم اداء دین آن را برداشته است.

پس تقسیم اول این است که موضوع یا شرط آن از دو حال خارج نیستند. ۱. اختیار وضع و رفعشان به دست شارع است. ۲. اختیار وضع و رفعشان به دست شارع نیست.

مثال دیگری که محقق نایینی در قسم دوم می فرماید مثال فاضل مؤونه در خمس و زکات است. ایشان می فرماید: بر انسان ها واجب است که یک پنجم مازاد بر مؤونه خود را خمس دهند. مؤونه از خمس مستثنی شده است، ولی خمس بر زائد بر مؤونه واجب است. حال مازاد بر مؤونه سنه قابلیت وضع و رفع تشریعی دارد، به این معنا که خداوند متعال با امر به اداء دین، این فاضل مؤونه سنه را بردارد. اگر مکلف نخواهد قرضش را اداء کند، مازاد بر مؤونه سنه است، مثلا از صد تومن پنجاه تومن خرج زندگی کرده و بقیه فاضل بر مؤونه است ولی شارع این را بر می دارد و می گوید: دین خود را پرداخت کن، لذا چیزی به عنوان مازاد بر مؤونه سنه باقی نمی ماند.

تقسیم دوم

موضوع و شرط به سه قسم تقسیم می شوند:

الف) حدود موضوع و شرط، مدخلیت در ترتب حکم و بقاء آن دارد بدون این که بقاء موضوع در بقاء حکم مدخلیت داشته باشد.
ب) حدود موضوع و شرط، هم در ترتب حکم و هم در بقاء حکم مدخلیت دارد.
ج) مدخلیت موضوع و شرط در بقاء حکم فی الجمله تأثیر دارد. یعنی باعث بقاء آن در مقداری از زمان می شود، نه بقاء بالجمله، بلکه بقاء فی الجمله است. مثال های این سه قسم عبارتند از:

قسم اول: که حدود موضوع و شرط در ترتب حکم و بقاء آن مدخلیت دارند بدون آن که بقاء موضوع در بقاء حکم دخالت داشته باشد. مثلا سفر و حضر را نظر بگیرید. فرض کنیم مبنای ما نیز این است که ملاک در تعلق حکم حال وجوب حکم است نه حال اداء، یعنی آن زمانی که حکم واجب می شود. حدود سفر در وجوب قصر در نماز و این که انسان نمازش را شکسته بخواند دخالت دارد. چه عاملی باعث می شود وجوب قصر در نماز ثابت شود؟ حدود این حکم تابع چیست؟ تابع تحقق عنوان سفر، یعنی به صرف این که سفر محقق می شود وجوب قصر در نماز نیز محقق می شود. لذا هر چند سفر زائل شود ولی حکم باقی است. یا مثلا دخول وقت در مورد تمام، برای کسی که حاضر باشد. کسی که در وطن زندگی می کند به محض این که وقت داخل می شود نماز تمام بر او واجب می شود.

قسم دوم: جایی که حدوث موضوع سبب حدوث حکم می شود و بقاء آن نیز در بقاء حکم دخالت دارد یعنی بقاء حکم دائر مدار بقاء موضوع است. مثالش همین مثال سفر است، سفر باعث می شود که وجوب قصر ثابت شود. عنوان سفر که محقق شد نماز انسان شکسته می شود، منتهی در باب سفر و وجوب قصر دو مبنا وجود دارد: یکی اینکه ملاک حال الوجوب است و دیگری اینکه ملاک حال اداء است.

وقتی نماز بر شما واجب شد، مسافر بودی یا حاضر؟ یک نظر میگوید: ملاک حال وجوب است. یعنی اگر شما در حال سفر بودی و نماز بر شما واجب شد، این وجوب قصر نه تنها ثابت می شود، بلکه باقی نیز می ماند. لذا اگر سفر هم زائل شد نماز را شکسته بخوان، زیرا حکم حادث شد و علت حدوث حکم عنوان سفر بود و بقاء موضوع دیگر در بقاء حکم دخالتی ندارد و ملاک این حکم نیز حال وجوب است.

پس گاهی حدوث موضوع، هم در ترتب حکم دخالت دارد و هم در بقاء حکم، که همان قسم اول بود.

اما طبق مبنای دیگر ملاک در بقاء حکم حال اداء است نه حال وجوب. در این صورت وجوب قصر تا چه زمانی ثابت است؟ تا آن زمانی که مکلف می خواهد اداء کند یعنی، بقاء السفر الی زمان الاداء اگر محقق شد، این حکم باقی است ولی اگر سفر ساقط شد، وجوب قصر نیز از بین می رود یعنی بقاء حکم دائر مدار بقاء موضوع است.

پس مثال یکی است ولی طبق هر مبنا فرق می کند و هر کدام می شود مثال برای یک قسم.

قسم سوم: آن جا که بقاء الموضوع دخالت در بقاء الحکم فی الجملة دارد، یعنی در مقداری از زمان اگر باقی باشد در اصل حکم دخالت دارد. مثل وجوب اشتراط صوم به حضر تا زوال صوم. اگر مکلف تا ظهر ماند و بعد از ظهر از وطنش خارج شد وجوب صوم برداشته می شود؟ خیر، وجوب صوم دیگر به قوت خودش باقی است. پس این حکم بقائش مشروط به بقاء موضوع در یک وقتی از زمان است. لازم نیست برای وجوب صوم تا غروب در وطنش بماند، اگر قبل از زوال از وطن خارج شد کلا حکم منتفی می شود و وجوب صوم برداشته می شود، اما اگر مقداری از زمان را در وطن بود، مثل این که از طلوع فجر تا زوال یا حتی اگر بیرون بود ولی قبل از زوال مقداری را در وطن حاضر شد، این حکم ثابت است. پس مدخلیت بقاء این موضوع در حکم فی الجملة است.

پس تا کنون دو تقسیم را بیان کردیم. تقسیم اول همراه با مثال هایش بیان شد. تقسیم دوم نیز همراه با مثال هایش بیان شد.

بحث جلسه آینده

دو تقسیم دیگر مانده که باید بیان شود و بعد معلوم گردد که کدام یک از این اقسام داخل در محل بحث می باشند.

تذکر اخلاقی

امام حسن عسکری (ع) می فرماید:

وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا مُّؤْمِنُهُمْ وَ مُخَالِفُهُمْ، أَمَّا الْمُؤْمِنُونَ فَيَبْسُطُ لَهُمْ وَجْهَهُ وَأَمَّا الْمُخَالِفُونَ فَيَكَلِّمُهُمْ بِالْمُدَارَاةِ لِاجْتِنَابِهِمْ إِلَى الْإِيمَانِ^۱.

^۱ مستدرک الوسائل، الشیخ حسین النوری الطبرسی، جلد ۱۲، صفحه ۲۶۱

با مردم به نیکویی سخن بگویید. زبان نیکو قطعا برای دوست و دشمن مؤثر است. زبان نیکو باعث نزدیکتر شدن دوست می شود و برای غیر دوست هم باعث تحبیب می شود، البته در مواقعی با دشمن نیز باید با درشتی سخن گفت که احساس نکند این جا ضعف و زبونی و ذلت وجود دارد.

در این روایت منظور از «مؤمنهم و مخالفهم»؛ پیروان مکتب اهل بیت و غیر پیروان اهل بیت است. می فرماید: با پیروان مکتب اهل بیت یعنی شیعه و غیر مکتب اهل بیت یعنی عامه با همه به نیکویی سخن بگویید.

واقعا ما طلاب یا این آموزه ها و دستورها را نمی شنویم و نمی بینیم یا نمی خواهیم بعضا به این ها عمل کنیم. می بینیم و می شنویم و می خوانیم ولی عمل نمی کنیم. «قولوا للناس حسنا» با مردم به نیکویی سخن بگویید هم با مؤمنین و هم مخالفین. نیکویی در سخن با مؤمنین باعث انبساط آن ها می شود، با مخالفین هم که با مدارا سخن گفته شود باعث می شود که آن ها اجتناب به ایمان و مکتب اهل بیت پیدا کنند و این ها جذب مکتب اهل بیت شوند. اگر با درشتی با اهل سنت سخن بگوییم نتیجه اش، عکس العمل آن ها است و باعث دور شدن آن ها از مکتب اهل بیت و پیروان این مکتب می شود. می باشد.

انشاء الله خداوند به ما توفیق دهد که با همه با زبان نیکو و روی گشاده و سعه صدر برخورد داشته باشیم و بیوندها و الفت های ما روز به روز بیشتر شود.

«والحمد لله رب العالمین»